

فرستادن نیروهای بیشتر و استقرار آنان در افغانستان برای مدتی طولانی‌ترین بی‌شک دست‌کم تفاوتی تاکتیکی و موقتی ایجاد می‌کرد، ولی بعد از بیش از یک دهه که در طول آن تعداد نیروها ارتباط چندانی با بهبود شرایط امنیتی نداشت، روشن شده بود که سربازان به تنهایی نمی‌توانند به پیامدهای دولتی فاسد و ناکارآمد، تفرقه عمیق ملی، هم‌نظری باقی مانده بین مردم با طالبان و مداخله مستمر پاکستان فائق بشوند

تازه مک کریستال با منابع بسیاری به مسأله سرکوب شورش قرار گرفت، عملیاتی در فوریه سال ۲۰۱۰ در شهر مارجه بود که دژ طالبان در ولایت هلمند بود. این عملیات تا آن برهه بزرگ‌ترین عملیات مشترک بود و پانزده هزار نیروی بین‌المللی در آن شرکت داشتند. مارجه قرار بود «مشت اول» در کارزاری باشد که می‌خواست جلوی رشد طالبان را بگیرد، در آغاز نیز اثر داشت و نیروهای امریکایی با تلفات محدود (هشت سرباز امریکایی و سه سرباز انگلیسی در جریان عملیات کشته شدند) شهر هشتاد هزار نفره را تسخیر کردند. گرچه با وجود پاسداری جدی‌تر از منطقه، زیاد طول نکشید که طالبان برگردد و در پایان سال نیروهای ایالات متحده با یک «شورش تمام‌وکمال» مواجه بودند و به گفته یک تفنگدار دریایی «تبادل آتش هر روز و همه‌جا» بود. درست همان‌طور که هشت سال پیش عملیات آناکوندا نشان داده بود، برای سرکوب دائمی مقاومت خشونت‌آمیز در افغانستان به سربازانی بیشتر در بازه زمانی طولانی‌تری نیاز داشت که برنامه ریزان نظامی امریکایی یا رئیس‌هایشان آمادگی پذیرش رانداشتند. مبارزان القاعده را در نوامبر سال ۲۰۰۱ از ولایت هلمند بیرون راندند، ولی نزدیک به یک دهه بعد - با وجود افزایش نیروهای امریکایی - طوری برگشتند که انگار هرگز نرفته بودند.

در طول سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ وضع امنیت پیوسته وخیم‌تر شد و سیاه‌پوش را «یک بن‌بست فرساینده با طالبان» توصیف کرد و طبق ارزیابی‌ها شمار نیروهای طالبان افزایش یافت. همان‌طور که استیو کال بعدها نوشت، در پایان سال ۲۰۱۰ «به یک گردان اکتشافی متشکل از انسان‌شناس‌ها و سیاست‌شناس‌ها نیاز نبود تا بفهمیم که مسأله چه بود. تک‌تک اعضای کابینه اوباما اگر هر روز فقط نیویورک تایمز و واشینگتن پست و وال‌استریت ژورنال را می‌خواندند هم می‌فهمیدند که افغان‌ها به خاطر تلفات غیرنظامیان و یورش‌های سرزده شبانه، دست‌کم در بخش‌های پشتون کشور، روزبه‌روز خشمگین‌تر می‌شوند؛ همه از نیروی پلیس و دولت یغماگر افغانستان نفرت داشتند؛ امید به اینکه نیروهای تحت‌رهبری امریکا می‌توانستند طالبان را شکست بدهند نیز رو به افول بود.» حتی در پایان سال ۲۰۱۱ نیز گرچه اعزام سربازان بین‌المللی در اوج خود بود، شورای ملی اطلاعات همچنان آینده‌ای شوم را پیش‌بینی می‌کرد: گروه بعدی رهبران سیاسی که پس از کززی می‌آمدند احتمالاً «فاسد هستند و نمی‌توانند حکومت‌داری را بهبود ببخشند»؛ تأسیس نیروهای امنیت ملی افغان در مقیاسی که امریکا برای آن برنامه ریخته بود «شاید میسر نباشد»؛ نیروهای امنیتی افغان نیز احتمالاً به اندازه‌ای که فرماندهان آیساف پیش‌بینی می‌کردند، در مقابل طالبان حتی اگر درجا از هم نپاشند نیز چندان کارآمد نیست.

ولی درست همان‌گونه که البوت کوهن در دوره دولت قبل گفته بود، فرماندهان نظامی - و گاهی رؤسای سیاسی - حتی در مواجهه با این ارزیابی‌ها نیز همچنان روی ادعای پیروزی پافشاری کردند. در دسامبر ۲۰۰۹، مک کریستال گفت که فکر می‌کند که ما با «شفافیتی تازه در مأموریت‌مان» به «یک نقطه عطف» رسیده‌ایم، چند ماه بعد نیز به ای‌بی‌سی نیوز گفت که باور دارد «ما ورق را برگردانده بودیم.» سپس در فوریه ۲۰۱۰ گفت که نیروهای افغان در ولایت هلمند «از برهه حساسی گذشته‌اند.» در ۱۶ دسامبر